

صُور بنیادی حیات نفتی

(به‌سوی گذار از رانتیریسیم و ادبیات دولت رانتیر)

سجاد ستاری^۱

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۹ - تاریخ تصویب: ۹۴/۶/۱۵)

چکیده

نویسنده با طرح «هیدروکرئنیسم» به‌مثابه رهیافتی جایگزین برای «رانتیریسیم»، بر آن است که «سنت، نفت و شبه بازار»، کَلَبیتی یکپارچه و منبع اصلی گذارِ جوامع نفتی خاورمیانه از «شیوه‌ی تولید هیدرولیک» پیشاسرمایه‌داری به یک «شیوه‌ی تولید هیدروکرینی» در قرن بیستم بوده است. وی، وحدت دائمی سنت، نفت و شبه بازار را گونه‌ای «وضع طبیعی خاورمیانه‌ای» فرض می‌کند که زمینه‌ساز تأسیس یک «تکنوکراسی رفاهی» در این جوامع نفتی بوده و نخبگان قدرت از این نوع تکنوکراسی برای خرید مداوم کالاهای سیاسی از بازارهای اجتماعی و به‌تبع آن، دستکاری مستمر «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی» استفاده می‌کنند. نویسنده، نتیجه‌ی این وضع طبیعی خاورمیانه‌ای را «بی‌سوژگی» و غایت آن را حلّ مداوم «معمای بازتولید» پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع می‌داند. اما به‌زعم وی، حلّ دائم معمای بازتولید بیش از هر چیز به «فاکتور ایکس اجتماعی» بستگی دارد و تکنوکراسی رفاهی به‌دلیل ناتوانی در خلق مداوم این فاکتور، به‌تدریج باعث زوال همه‌ی آشکال سرمایه و در نهایت، افول «رشد اقتصادی باثبات همراه با توسعه سیاسی ریشه‌دار» می‌شود. به‌زعم نویسنده، حرکت به‌سوی نوعی «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای»

و تأسیس یک «لویاتان مالیاتی»، پیش شرط عبور هرچند کند، دشوار و پیچیده‌ی این جوامع، از وضع طبیعی خاص خویش به وضع اجتماعی خاص خود است.

کلیدواژه‌ها: رانتیریسیم، هیدروکربنیسم، وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، پارادایم قدرت، قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقاله درصدد شرح صُور بنیادی حیات در جوامع نفتی خاورمیانه است. در این مقاله کوشیده‌ام تا با طرح «هیدروکرنیسم» و صورت‌بندی هسته‌ای از مفاهیم نو مانند «انسان و جامعه‌ی هیدروکرنی، شیوه‌ی تولید هیدروکرنی، شبه بازار، وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، تکنوکراسی رفاهی، سندروم آرزوی رانت، فاکتور ایکس اجتماعی، قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای و لویاتان مالیاتی»، درک تتوریک و تا حدّ امکان، منسجمی از جوامع نفتی خاورمیانه به‌دست دهم. این مفاهیم، جایگاهی مرکزی در فهم من، از حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در جوامع نفتی خاورمیانه داشته و با طرح این مفاهیم در اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه، تلاش خواهم نمود، تا به این پرسش اساسی پاسخ دهم که «ماهیت و نحوه‌ی کار جوامع نفتی خاورمیانه و صُور بنیادی حیات در آن‌را چگونه باید فهمید؟». من پنج استدلال اصلی دارم. نخست آنکه؛ «سنت، نفت و شبه بازار» کلتی یکپارچه، واحد و منبع اصلی گذار جوامع نفتی خاورمیانه از «شیوه‌ی تولید هیدرولیک» پیشاسرمایه‌داری به یک «شیوه‌ی تولید هیدروکرنی» در قرن بیستم بوده است. این سه منبع جدایی‌ناپذیر، بیش از هر عامل دیگری بر حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در جوامع نفتی خاورمیانه تأثیر گذاشته و این جوامع را دارای محتوایی ویژه، با ارزش‌هایی خاص و پویایی درونی مخصوص خود نموده است. دوم آنکه؛ وحدت بی‌پایان «سنت، نفت و شبه بازار» را می‌توان نوعی «وضع طبیعی خاورمیانه‌ای»^۱ فرض کرد که زمینه‌ساز تأسیس یک «تکنوکراسی رفاهی» (پررنگ یا کم‌رنگ) در این جوامع هیدروکرنی بوده و نخبگان قدرت، از این تکنوکراسی رفاهی برای خرید مداوم کالاهای سیاسی از بازارهای اجتماعی و به‌تبع آن، دستکاری و تحریف مستمر «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی»



۱- مفهوم «وضع طبیعی» را از نظریه‌ی قرارداد اجتماعی هابز (۱۳۹۱) أخذ کرده و با مضمون و محتوایی متفاوت، در مورد جوامع هیدروکرنی خاورمیانه به‌کار برده‌ام.

استفاده می‌کنند. **سوم آنکه؛** نتیجه‌ی این وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، افتعال سوژه‌ی انسانی بر اثر ضعف و انتفاع هم‌زمان، و غایت این وضع طبیعی، حلّ مداوم «معنای بازتولید» پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع است. **چهارم آنکه؛** تکنوکراسی رفاهی به دلیل ناتوانی در خلق مداوم «فاکتور ایکس اجتماعی» به تدریج باعث بیگانگی مفراط، زوال همه‌ی اشکال سرمایه و نهایتاً، افول «رشد اقتصادی باثبات همراه با توسعه سیاسی ریشه‌دار» در این جوامع شده است. **پنجم آنکه؛** حرکت به سوی نوعی «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای» و تأسیس یک «لویاتان مالیاتی»، پیش شرط عبور هرچند کند، دشوار و پیچیده‌ی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، از وضع طبیعی خاص خویش، به وضع اجتماعی خاص خود است.

من برای فهم صور بنیادی حیات در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه این جوامع را در افق تاریخی و زمینه‌ی اجتماعی خاص خودشان قرار داده و کوشیده‌ام تا با فراگردی از رانتیریسیم، ضمن شرح ماهیت و نحوه‌ی کار این جوامع، تجربه‌ی انسان هیدروکربنی را از طریق تجربه‌ی همدلانه‌ی دنیای آن بازسازی کنم. پیش‌فرض من، امکان ورود به حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان هیدروکربنی به صورتی بی‌واسطه و حضوری به‌گونه‌ای است که در آن بین من، به‌عنوان تجربه‌گر و انسان هیدروکربنی به‌منزله‌ی تجربه‌شونده اتحاد برقرار شود. بر این اساس، در بخش اول مقاله، ضمن شرح نابسندگی ادبیات رانتیریسیم، به طرح «هیدروکربنیسم» به‌مثابه‌ی رهیافتی جدید و بدیل برای آن پرداخته‌ام؛ در بخش دوم، انسان هیدروکربنی، جامعه‌ی هیدروکربنی و شیوه‌ی تولید هیدروکربنی را تعریف و فرآیند برساخته شدن هیدروکربنیسم در خاورمیانه را توضیح داده‌ام؛ در بخش سوم، چرایی وحدت دائمی و امتزاج آلیازگونه‌ی «سنت، نفت و شبه بازار» در جوامع نفتی خاورمیانه و چگونگی تبدیل آن

۱- در این مقاله، «فاکتور ایکس اجتماعی» را به‌مثابه مثلث «امید، احترام و اعتقاد» تعریف نموده و آن را جایگزین مفهوم «سرمایه اجتماعی» کرده‌ام. هدف من از آوردن واژه «ایکس» در قالب «فاکتور ایکس اجتماعی»، برای تأکید بر غیرقابل توصیف نهایی بودن ارزش بالای مثلث «امید، احترام و اعتقاد» در هر جامعه‌ای است.

به نوعی «وضع طبیعی» در این جوامع را تشریح نموده‌ام؛ در بخش چهارم، منطق تأسیس تکنوکراسی رفاهی و ماهیت ابزاری آن را شرح داده‌ام؛ در بخش پنجم، به بی‌سوژگی و انفعال انسان هیدروکربنی بر اثر ضعف و انتفاع هم‌زمان او اشاره کرده‌ام؛ در بخش ششم، حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی فرد در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه را شرح داده‌ام؛ در بخش هفتم، به تناقضات درونی این جوامع پرداخته و در پایان، ضرورت حرکت به‌سوی نوعی «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای» و تأسیس یک «لویاتان مالیاتی» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه را شرح داده‌ام.

۱. نابسندگی رانتیریسیم؛ به‌سوی هیدروکربن‌نویسیم

رانتیریسیم و نظریه‌ی دولت رانتیر (بر اساس مفهوم‌بندی پیلاوی و لوجیانی) بر پنج پایه‌ی اصلی استوار است. نخست: تعریف رانت به‌مثابه‌ی درآمد بادآورده‌ی حاصله از فروش منابع طبیعی. دوم: ابتناء بخشی مهم (بالای ۴۲ درصد) از درآمد دولت بر رانت به‌شکلی منظم و مستمر. سوم: غیرتولیدی بودن اقتصادهای رانتی و کسب درآمد از طریق فروش منابع طبیعی در بازارهای خارجی و نه از طریق فعالیت‌های مولد داخلی. چهارم: تولید رانت توسط اقلیت جامعه و مصرف رانت توسط اکثریت جامعه. پنجم: انحصار دریافت، کنترل و هزینه‌ی رانت توسط دولت. (Beblavi & Luciani, 1987: 10-12).

به‌طور کلی، ادبیات دولت رانتیر در جوامع نفتی خاورمیانه، بر رانت «نفت»^۱ و چند فرض محوری متمرکز حادّ دارد: فرض اول، نفت باعث استقلال دولت از جامعه، ظهور دولت قوی و جامعه‌ی مدنی ضعیف می‌شود. فرض دوم، نفت زمینه‌ی غیرسیاسی شدن جامعه، افول دموکراسی و ظهور دولت‌های غیردموکراتیک را هموار می‌سازد. فرض سوم، نفت باعث شکل‌گیری نوعی

توافق ضمنی میان دولت رانتیر و جامعه‌ی رانتی بر مبنای «عدم أخذ مالیات توسط دولت از جامعه» و در مقابل، «عدم درخواست توزیع قدرت توسط جامعه از دولت» می‌گردد. **فرض چهارم**، نفت ابزارِ نخبگان قدرت حاکم برای جلب همکاری نخبگان غیرحاکم، افزایش سطح رفاهی طبقات اجتماعی، کسب مشروعیت و کنترل جامعه است. **فرض پنجم**، نفت منجر به رشد حجم بوروکراسی و استفاده از آن برای توزیع رانت و نیز اشتغال گروه‌های مختلف در بوروکراسی می‌شود. **فرض ششم**، نفت باعث تکوین روحیه‌ی رانتی و بسط اخلاق رانت‌جویانه در جامعه می‌گردد. **فرض هفتم**، نفت زمینه‌ساز رواج فرهنگ فرصت‌طلبی و استراتژی نزدیک‌ی به نخبگان سیاسی حاکم به‌عنوان یگانه راه دستیابی به قدرت و ثروت است. **فرض هشتم**، نفت باعث تکوین اقتصاد دولتی / شبه‌دولتی و گسترش فساد بوروکراتیک می‌شود. **فرض نهم**، نفت به عدم شفافیت و ضعف حاکمیت قانون در جوامع نفتی دامن می‌زند. **فرض دهم**، نفت عامل مهم افزایش نابرابری و توزیع غیرعادلانه‌ی رانت در جامعه و افول سرمایه‌ی انسانی است. **فرض یازدهم**، نفت فرهنگ شانس و تصادف و نه کار و فعالیت اقتصادی را تقویت می‌کند. **فرض دوازدهم**، نفت افزاینده‌ی ظرفیت منازعه‌ی سیاسی، نظامی شدن سیاست، جنگ و آشوب در جوامع نفتی است. **فرض سیزدهم**، رانتِ نفت باعث بی‌ثباتی دولت رانتیر نفتی می‌شود و **فرض چهاردهم**، اقتصاد نفتی به نفرین منابع و رشد اقتصادی پایین، افول اقتصاد کشاورزی، بروز بیماری هلندی و پدیده‌ی ضدصنعتی شدن در جوامع نفتی خاورمیانه منجر می‌گردد (ر.ک. Beblavi and Luciani 2005; Brennan/ Buchanan; Acemoglu and Robinson 2005; 1987; Auty/ Gelb 2001; Sachs / Warner 1995; Karl 1997; 1980; Mahdavy 1999; Asher; Chaudhry 1997; Rawkins 1989; 1970; Wantchekon; Yates 1996; Collier and Anke 1998; 2002; 1999; Ayubi 2009; Dunning 2008; Anderson 1987; 2002; Jenesen and Ross 1997; Sabagh 1986; Looney 1997).

Wantchekon 2004؛ آبراهامیان ۱۳۷۶؛ کاتوزیان ۱۳۷۷؛ حاجی یوسفی، (۱۳۸۸).

برخی با تأکید بر فقدان اعتبار تجربی بعضی از این پیش‌فرض‌ها (مانند فرض دوم، نهم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم)، درصددبازاندیشی در ادبیات دولت رانتیر بوده‌اند. (برای نمونه ر. ک. Gengler, 2015; Kropf & Ramady, 2015; Kamrava, 2013). اما به‌زعم من، امور واقع در اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه، به‌نحو چشم‌گیری پیچیده‌تر از آن است که ادبیات رانتیرسیم، فرض و استدلال کرده‌اند. رانتیرسیم در عین فراهم ساختن برخی بصیرت‌های تئوریک جالب و مهم، چند محدودیت عمده دارد.

۱. ادبیات رانتیرسیم با تمرکز حاد بر مفهوم «رانت»، به‌نقش بقیه‌ی نیروهای کلیدی سازنده و حرکت دهنده‌ی جوامع نفتی خاورمیانه بی‌اعتناست؛ از جمله، فاقد توصیفی دقیق، جزئی و روشن از حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در جوامع نفتی خاورمیانه، نحوه‌ی کار این جوامع و چگونگی اداره‌ی فرد و جامعه در آنها است. ۲. رانتیرسیم را کم‌تر می‌توان یک دستگاه تئوریک یکپارچه و خلاق فرض کرد؛ چراکه تحلیل‌های آن، عموماً ریاضی‌گونه و فرض‌های آن غالباً ثابت، عام و گسسته است. در عین حال، ادبیات دولت رانتیر، در ذات خود حاوی یک تحلیل دُوری است و آن اینکه نفت باعث تداوم اقتصاد سیاسی نفتی و اقتصاد سیاسی نفتی، باعث تداوم حیات نفت می‌شود. ۳. رانتیرسیم، اساساً به مسائل «درجه دوم» پرداخته و به پرسش‌های نوع اول و بنیادی جوامع نفتی خاورمیانه، تمرکز و پاسخ رضایت‌بخشی ندارند. از جمله اینکه ماهیت تأسیس و تداوم حیات دولت رانتیر در خاورمیانه چیست؟ دولت رانتیر چرا و چگونه به‌شیوه‌ای مشخص و در مسیری معین حرکت می‌کند؟ چرا ویژگی‌های اصلی دولت رانتیر در خاورمیانه را نمی‌توان از میان برداشت؟ چرا نخبگان قدرت به‌رغم آگاهی از آفات نفت و اقتصاد سیاسی



نفتی، آنرا استمرار می‌بخشند؟ فرآیند و منطقی که بر اساس آن، بورژوازی ملی و نیروهای بازار به نفع اقتصاد دولتی و شبه‌دولتی در این جوامع کنار گذاشته می‌شوند، چیست؟ در جوامع نفتی خاورمیانه، چگونه ذهن و زندگی روزمره‌ی انسان دستکاری، تحریف و اداره می‌شود؟ و...

بنابراین، به جای توقف در ادبیات سودمند، اما نابسندۀ رانتیرسیم، در اینجا، «هیدروکرنیسم» را جایگزین «رانتیرسیم» نموده و کوشیده‌ام تا از چند جهت، آنرا از ادبیات دولت رانتیر متمایز کنم. نخست آنکه در هیدروکرنیسم به جای نظریه‌ی «دولت» از رهیافت تئوریک «پارادایم قدرت» استفاده کرده‌ام. دوم آنکه برخلاف فرض‌های نسبتاً گسسته‌ی رانتیرسیم، در هیدروکرنیسم، هسته‌ای از مفاهیم نو را صورت‌بندی نموده‌ام؛ که دارای خصلتی کاملاً بهم پیوسته و در ارتباط درونی قوی باهم بوده و این مفاهیم یکپارچه، احتمالاً درک تئوریک منسجم و منظم جوامع هیدروکرنی خاورمیانه را ممکن‌تر خواهند ساخت. سوم آنکه برخلاف ادبیات رانتیرسیم که در خاورمیانه بر عنصر «نفت» تمرکز حادّ دارد، در هیدروکرنیسم کوشیده‌ام تا با تعدیل شأن هستی‌شناختی نفت، بر نقش عناصر بنیادی دیگر، یعنی «سنت و شبه بازار» نیز در رهیافت تئوریک خود تأکید کنم. چهارم آنکه در قالب هیدروکرنیسم کوشیده‌ام تا به مسائل درجه‌ی اول و بنیادی‌تری پیرامون جوامع نفتی خاورمیانه پردازم؛ برای نمونه، به ماهیت تاریخی و ریشه‌های اجتماعی انسان، جامعه و پارادایم‌های قدرت (یا نظام‌های سیاسی) مستقردر جوامع نفتی خاورمیانه بازگردم؛ تا حدّ امکان شرح نافذتری از ماهیت تداوم حیات نفتی و نحوه‌ی اداره‌ی فرد و جامعه در این نوع جوامع نفتی به‌دست دهم؛ نحوه‌ی پدیدار شدن «سنت، نفت و شبه بازار» بر آگاهی، تجربه و کنش فرد در این جوامع را توضیح دهم؛ وارد همان اجتماعی و تجربه‌های انسان هیدروکرنی شوم و با باز گذاشتن جایی برای تجارب شخصی، در جهت فهم حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در این جوامع گام بردارم؛ نهایتاً، تصویر نسبتاً واقعی‌تر از تجربه‌ی زندگی روزمره و شیوه‌ای که فرد در جوامع نفتی خاورمیانه «خود،



جامعه، همان» را احساس، مشاهده و تجربه می‌کند به‌دست دهم.

۲. هیدروکربنیسم به‌مثابه‌ی رهیافتی نو: انسان، جامعه و شیوه‌ی تولید هیدروکربنی در خاورمیانه

در جوامع نفتی خاورمیانه، انسان خاورمیانه‌ای با کار تاریخی مداوم در بستر «سنت، نفت و شبه بازار»، خود را به‌مثابه‌ی انسان هیدروکربنی، این نوع جوامع را به‌مثابه‌ی جوامع هیدروکربنی و مناسبات اقتصاد سیاسی حاکم بر این جوامع را به‌مثابه‌ی شیوه‌ی تولید هیدروکربنی بر می‌سازد. من هیدروکربنیسم را، با سه جزء اصلی یعنی «انسان هیدروکربنی، جامعه‌ی هیدروکربنی و شیوه‌ی تولید هیدروکربنی»، برای اطلاق به یکی از مراحل تطوّر تاریخی انسان، جامعه و شیوه‌ی تولید در خاورمیانه به‌کار می‌برم. از اواخر قرن نوزدهم، چرخه‌ی مناسبات آسیایی آب‌سالار و «شیوه‌ی تولید هیدرولیک پیشاسرمایه‌داری» تغییر یافت^۱ و به‌تدریج از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، نوعی گذار به یک «شیوه‌ی تولید هیدروکربنی» در جوامع نفتی خاورمیانه روی داد. به‌زعم من، سه عنصر «سنت، نفت و شبه بازار» را باید مواد خام، آلیاژ اصلی و شرط هستی هیدروکربنیسم و کلید فهم شیوه‌ی تولید هیدروکربنی در خاورمیانه معاصر دانست؛ چراکه این سه عنصر، جریان آگاهی و ارزش‌های خاص خود را در انسان و جامعه‌ی هیدروکربنی ایجاد و نهادینه نموده و مهم‌ترین خصلت این نوع جوامع، ناتوانی عملی انسان در خروج از دایره‌ی نیرومند «سنت‌گرایی، نفت‌سالاری و شبه بازارگرایی» و دست‌کم، گُند بودن این روند تاریخی است.^۲ در همین جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، «سنت» یک نظام نافذ معرفتی، مبنایی برای رتبه‌بندی سلسله مراتب اجتماعی و منبعی مهم برای انباشت سرمایه‌ی

۱- به‌جای «دولت هیدرولیک» ویتفولگ، مفهوم «شیوه‌ی تولید هیدرولیک» را قرار داده‌ام. (درباری دولت هیدرولیک یا آبی (hydro). ر.ک؛ ویتفولگ، ۱۳۹۱).

۲- برخلاف تمرکز حاد رانتیسم بر رانت «نفت»، در هیدروکربنیسم سه عنصر «سنت، نفت و شبه بازار» را کبیتی یکپارچه، واحد و تجربه‌ناپذیر فرض نمودم؛ که هستی هر یک، هستی دیگری را اقتضاء کرده و حیات یکی، در گرو حیات دیگری است.



معنایی و مشروعیت سیاسی فراهم می‌سازد؛^۱ «نفت و متعلقات آن» منبع اصلی انباشت سرمایه مادی است و «شبه بازار» به‌مثابه‌ی بدیلی برای بازار و همچون نیروی بازدارنده‌ای در مقابل رشد بورژوازی ملی و نیروهای بازار عمل می‌کند. اساساً در اقتصاد سیاسی خاورمیانه، نه وضعیت «بازار» و نه وضعیت «نابازار»، بلکه حالتی بین این دو، یعنی «وضعیت نه بازار نه نابازار» رواج و عمومیت داشته است.^۲ من این وضعیت را «شبه بازار» نامیده‌ام و منظور از شبه بازار، نوعی بازار ناقص و تحریف شده است که بر پایه‌ی تقدّم الزامات سیاسی بر قواعد اقتصادی استوار است. در وضعیت شبه بازار، اقتصاد بیش از حدّ سیاسی شده و سیاست‌های اقتصادی به‌شدّت تابع مصلحت سیاسی می‌شوند. عموماً ابزار تأسیس شبه بازار، «یک کلای انحصاری مادی» با توان انباشت مؤثر و مستمر سرمایه مالی (مانند نفت) و «یک کلای انحصاری معرفتی» با توان انباشت مؤثر و مستمر سرمایه‌ی معنایی (مانند سنت) است که به نخبگان قدرت امکان می‌دهد تا سایه‌ی مصلحت سیاسی را بر ساحت اقتصادی بگسترانند و از طریق ایجاد یک «اقتصاد دولتی / شبه‌دولتی غالب»، عملکرد آزاد نیروهای بازار را در درون یک اقتصاد سیاسی دستوری و شبه‌دستوری محدود سازند. لذا شبه بازار را باید در درجه‌ی نخست، به‌مثابه‌ی یک امر سیاسی و نه امر اقتصادی محض در نظر گرفت.

۱- در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، «مشروعیت چندساختاری» الگوی رایج بوده و نخبگان قدرت، همواره بر زیربنای بودن مشروعیت سنتی در قیاس با مشروعیت کارپرماتیک و حقوقی تأکید داشته‌اند.

۲- در متون اقتصاد سیاسی کلاسیک به‌ویژه در ثروت ملل آدام اسمیت (۱۳۵۷)، ویژگی‌های ساختاری نظام بازار تشریح و در دوره‌ی معاصر، بازار در گونه‌هایی مانند «بازار رقابت کامل»، «رقابت انحصاری»، «انحصار چندگانه»، «انحصار کامل»، «انحصار کامل در طرف تقاضا» و «انحصار چندگانه در طرف تقاضا» دسته‌بندی شده است. (ر.ک. فرگوسن، ۱۳۷۶). مفهوم «نابازار» نیز عموماً برای اشاره به اقتصاد دولتی و متعلقات آن به‌کار می‌رود. (برای نمونه ر.ک. رنانی، ۱۳۸۹) من در اینجا، از منظری دیگر نظام‌های اقتصادی را بر حسب «درجه‌ی استقلال اقتصاد از سیاست» در سه وضعیت «بازار»، «نابازار» و «شبه بازار» گونه‌بندی کرده‌ام. بر این مبنا، بازار را وضعیت مبتنی بر «وابستگی سیاست به اقتصاد»، نابازار را وضعیت مبتنی بر «اخلال اقتصاد در سیاست» و شبه بازار را «وضعیتی بین این دو» (نه وابستگی سیاست به اقتصاد و نه اخلال اقتصاد در سیاست بلکه وابستگی قابل توجه اقتصاد به سیاست) تعریف نموده‌ام. نمونه‌ی تجربی این سه وضعیت به‌ترتیب، در جامعه‌ی آمریکا، کره شالی و عربستان جاری است. اساساً سه وضعیت «بازار»، «نابازار» و شبه بازار» در جوامع مختلف، دارای غلظت یکسانی نیست. برای نمونه، «نظام بازار» در جامعه‌ی آمریکا، فرانسه و آلمان و «نظام شبه بازار» در جامعه‌ی قطر، عربستان و ایران کاملاً هم‌سطح نیست. در عین حال، امکان گذار از یک وضعیت مانند «شبه بازار» به یک وضعیت دیگر مانند «بازار یا نابازار»، از طریق بازاندیشی نخبگان قدرت در «درجه‌ی استقلال اقتصاد از سیاست» وجود دارد. این امر نیازمند زمان است.

۳. «وضع طبیعی» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه و برکشیدگی تاریخی آن

«سنت، نفت و شبه بازار» سه عنصر به هم تنیده، منسجم و بسیار متجانس‌اند؛ به گونه‌ای که شاید هیچ‌گاه بین این سه، تقابل و تضاد درونی وجود نداشته و احتمالاً هیچ نمونه‌ی دیگری از مقولات سه‌گانه‌ی اقتصاد سیاسی در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه نمی‌توان یافت که تا این اندازه با هم عجین و سازگار باشند. این ترکیب آلیاژگونه‌ی «سنت، نفت و شبه بازار» از صورت‌های ابتدایی و ثابت حیات در همه‌ی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه است؛ به گونه‌ای که در این جوامع، ذهنیت نخبگان قدرت مسلط از «سنت‌گرایی، نفت‌سالاری و شبه بازارگرایی» فراتر نرفته و اقتصاد سیاسی معاصر این جوامع، هیچ‌گاه از ریشه‌های سنتی، نفتی و شبه بازاری خود جدا نشده است. من، وحدت دائمی «سنت، نفت و شبه بازار» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه را یک صورت برتر تاریخی و نوعی «وضع طبیعی خاورمیانه‌ای» فرض می‌کنم که در این وضع طبیعی، ذات غیر دموکراتیک قدرت زمینه‌ساز جنگ دائمی دولت علیه ملت خود است. در وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، نخبگان قدرت حاکم و غالباً سنتی^۱، با استفاده از ابزار «سنت»، به نظم سیاسی مستقر در این جوامع قوام و دوام می‌بخشند و با استفاده از ابزار «نفت و شبه بازار»، ۱. بنیان نیرومندی برای انباشت مؤثر و مستمر سرمایه فراهم می‌کنند؛ ۲. ساختار تولید، توزیع، سرمایه، کار و سود را متأثر می‌سازند؛ ۳. از بورژوازی و نیروهای مستقل بازار فراتر می‌روند؛ ۴. یک طبقه‌ی حامی گسترده با فرهنگ توده‌وار ایجاد و نگهداری می‌کنند؛ ۵. جریان اصلی توزیع قدرت و ثروت را در جامعه به دست می‌گیرند؛ ۶. یک نظام ناقص مالیات‌ستانی و نوعی سیستم رفاهی ایجاد می‌کنند و نهایتاً، ۷. ترکیبی از الگوی



۱- در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، نخبگان قدرت سنتی بر منابع اصلی قدرت اقتصاد سیاسی تسلط داشته و نخبگان سیاسی جدید و نوساز حاشیه‌ای مانده‌اند. این روند، در دو دهه‌ی آینده به‌مرور دگرگون خواهد شد.

اقتصاد سیاسی دستوری و شبه دستوری را پی می‌ریزند. (ر.ک.؛ Issawi, 1982; Mushtaq & Jomo, 2000; Rose, 1999; Richards & Waterbury, 1996; Kedouri, 1992; Neary & Wijenbergen, 1986).

اساساً در این وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، حوزه‌ی عمومی نمی‌تواند حاوی تنوع اقتصاد سیاسی باشد؛ چراکه وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» و انباشت سرمایه‌ی مادی و معنایی حاصل از آن، بر توانایی نخبگان قدرت حاکم در انفکاک ساختاری از جامعه و در کل، بر امکان فراگیری قدرت می‌افزاید. اما نکته‌ی اساسی، ماهیت تداوم تاریخی این «وضع طبیعی» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه است. چرا نخبگان قدرت مسلط، اقتصاد سیاسی این جوامع را بر پایه‌ی «سنت‌گرایی، نفت‌سالاری و شبه بازارگرایی» سامان داده و در قبال «تجدد، غیرنفت و نیروهای بازار»، همواره به روال منفی عمل نموده‌اند؟

به‌زعم من، استمرار و برکشیدگی تاریخی این وضع طبیعی در خاورمیانه، نه یک اتفاق یا انتخاب دلخواهانه، بلکه محصول دو عامل اساسی است؛ نخست آنکه وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» ابزار اصلی تأمین یک مصلحت نهایی است که آن مصلحت، هیچ‌گاه از وحدت دائمی این سه عنصر در وضع طبیعی خاورمیانه‌ای نمی‌کاهد. این مصلحت نهایی، دغدغه‌ی حفظ و بازتولید «علیت‌های ساختی» یا ساختار چهارگانه‌ی «انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت» پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع هیدروکربنی خاورمیانه است. در جوامع مزبور، نخبگان قدرت مسلط در وحدت «سنت، نفت و

۱- رهیافت تئوریک «پارادایم قدرت»، بدیلی برای نظریات «دولت» و «نظام سیاسی» است. اساساً «پارادایم قدرت» برای اشاره به «ساخت قدرت مستقر در یک جامعه» (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه ایران معاصر) و توضیح رابطه این ساخت قدرت (یا پارادایم قدرت) با جامعه و نیروهای اجتماعی (به‌مثابه زمینه‌ی اجتماعی آن پارادایم قدرت) به‌کار می‌رود. مطابق این رهیافت تئوریک، هر پارادایم قدرت دارای عاملیت (سرآمد، شارحان اصلی، کارروزان و نیروهای پارادایمی) و ساختار (انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) منحصر-بفرد، قیاس‌ناپذیر و متفاوتی از هر پارادایم قدرت دیگر در هر جامعه‌ی دیگر است. ساختارهای چهارگانه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت، «علیت‌های ساختی» یا هسته‌ی مرکزی و سخت» هر پارادایم قدرت‌اند؛ که توسط سرآمد و شارحان اصلی یک پارادایم قدرت (و بر اساس نظام معرفتی و تجارب ادراکی آنها) به‌نحو تاریخی تعریف و به‌تدریج به چارچوبی برای کنش و رفتار خود سرآمدان، شارحان، کارروزان و نیروهای پارادایمی تبدیل می‌گردند. بدین ترتیب، هر پارادایم قدرت تقویت‌کننده «نظم پارادایمی» یا نظم خاصی در حوزه «انباشت، هژمونی، هویت، مشروعیت» است؛ که آن پارادایم قدرت را از پارادایم‌های قدرت دیگر متمایز و قیاس‌ناپذیر می‌سازد. در درون هر پارادایم قدرت، نوعی نیروی «جاذبه ساختی و دافعه ساختی» وجود دارد که باعث جذب نخبگان

شبه بازار» کیفیتی را می‌جویند که نیاز تاریخی آنها به بسط نظم موردنظر آنها در حوزه‌ی «انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت» را در جامعه به‌نحو مؤثری رفع می‌کند و بدین ترتیب، تاروپود مصلحتی را می‌سازد که به انسجام، زیست‌پذیری و بقای پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع معطوف است. در نتیجه، نخبگان قدرت حاکم نه مایل و نه اساساً قادر بوده‌اند تا سنت، نفت و شبه بازار را از یکدیگر جدا سازند و یا ادامه‌ی حیات این سه را، «نفی»، «رفع» یا «نقض» کنند؛ چراکه در چنین حالتی، امکان نگاه‌داشت و بازتولید «نظم پارادایمی»^۱ برای نخبگان و نیروهای پارادایمی دشوار و غیر ممکن می‌گردید. چون این غایت و مصلحت نهایی کماکان به قوت خود باقی است؛ بنابراین امکان فراتر رفتن از «سنت، نفت و شبه بازار» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه وجود نداشته و وحدت طبیعی سنت، نفت و شبه بازار در این جوامع هم‌چنان به پایان خود نمی‌رسد. دوم آنکه وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» نه تنها به قوام و دوام پارادایم‌های قدرت مستقر و بازتولید نظم مورد نظر آنها در جامعه کمک می‌کند؛ که در عین حال، امکان رشد «پارادایم‌های قدرت رقیب» در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه را دشوار ساخته و دائماً به

موافق و دفع نخبگان مخالف پارادایم قدرت مستقر می‌شود. این خود، باعث «گردش نخبگان وابسته و پارادایمی» در درون هر پارادایم قدرت می‌گردد و نخبگان وابسته یا پارادایمی، پس از ورود به یک پارادایم قدرت، به‌مثابه «کارورزان» (یا سیاست‌گذاران و بوروکرات‌های آن پارادایم قدرت) همواره در چارچوب دو هنجار بزرگ یعنی «اسطوره‌ی چارچوب» و «معنای بازتولید» سیاست‌گذاری و کنش می‌کنند. به‌عبارت دیگر، معیار اساسی آنها برای انتخاب یا ردّ یک سیاست یا رفتار، میزان مطابقت آن (سیاست یا رفتار) با «چارچوب علیت‌های ساختی» آن پارادایم قدرت از یک‌سو و میزان کارآمدی آن سیاست یا رفتار در «بازتولید علیت‌های ساختی» پارادایم قدرت در جامعه از سوی دیگر است. بدین ترتیب، در هر پارادایم قدرت نوعی «عقلانیت پارادایمی» یا عقلانیت خاص، کلی، نهایی و بلندمدت وجود دارد و سیاست یا کنشی که در یک پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، عقلانی تلقی می‌شود؛ ممکن است در پارادایم قدرت دیگر، رهیافتی غیرعقلانی به‌شمار آید. در صورت ناکارایی سیاست‌ها و کنش‌های انتخاب شده، نخبگان پارادایمی برای حلّ معنای بازتولید علیت‌های ساختی، به‌نوعی «بازاندیشی موقعیتی» روی آورده و زمینه برای چرخش گفتاری در درون آن پارادایم قدرت (مانند تغییر گفتار از عدالت توزیعی به تعدیل ساختاری، توسعه سیاسی، عدالت اجتماعی و سپس، گفتار اعتدال در پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) هموار می‌شود... هر پارادایم قدرت در حیات طبیعی خود، در صورت فراهم بودن شرایط لازم و کافی، چهار مرحله «تکوین»، «تکمیل»، «تعین یا استقرار» و نهایتاً «تغییر» را طی می‌کند. رهیافت تتوریک «پارادایم قدرت» نخستین‌بار در رساله‌ی دکتری «اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی در ایران معاصر» (ستاری، ۱۳۸۹) صورت‌بندی و گزیده‌ی آن در مقاله‌ی «پارادایم قدرت به مثابه رهیافت نظری جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی»، ارائه شده است. (ر.ک. ستاری، ۱۳۹۰).

۱. «نظم پارادایمی» همان نظم مورد نظر سرآمد و شارحان اصلی یک پارادایم قدرت در حوزه «انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت» است. (ر.ک. ستاری، ۱۳۹۰).

تأخیر می‌اندازد. تحت تأثیر این دو دلیل حیاتی، نخبگان قدرت حاکم در این جوامع، عامدانه و بر اساس نوعی «عقلانیت پارادایمی»، تمایلی به خروج از وضع طبیعی خاورمیانه‌ای نداشته و به‌جای گذار از وضع طبیعی، از وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» در جهت ایجاد یک «تکنوکراسی رفاهی» تا حد امکان کارآمد و فراگیر و به‌تبع آن، دستکاری مداوم «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی» در جامعه استفاده نموده‌اند؛ این روند همچنان ادامه دارد.

۴. تکنوکراسی رفاهی به‌مثابه‌ی ابزار دستکاری و تحریف «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی»

در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، نخبگان قدرت گرایش نیرومندی به تأسیس یک «تکنوکراسی رفاهی» در جامعه دارند. در اینجا، تکنوکراسی به مفهوم مرسوم تکنوکراسی نیست؛ بلکه منظور من از تکنوکراسی رفاهی، هم‌زمان هم نوعی «استراتژی» و هم نوعی «نهاد حکمرانی» با «شیوه‌ی بازتوزیعی» است که رابطه‌ی حکومت کنندگان و حکومت شوندگان را در این جوامع هیدروکربنی تنظیم می‌کند. اساساً نخبگان قدرت از طریق ترکیب «بوروکراسی، تکنولوژی و سرمایه‌ی حاصله از سنت، نفت و شبه بازار»، تکنوکراسی رفاهی را می‌سازند. این نوع تکنوکراسی، ابزار تأمین دو نوع درآمد، مصرف و رفاه در جامعه است؛ نخست، «درآمد، مصرف و رفاه مادی» که از سرمایه‌ی مالی حاصله از «نفت و شبه بازار» به‌دست می‌آید و دوم، «درآمد، مصرف و رفاه معنایی» که از سرمایه‌ی معرفتی حاصله از «سنت» حاصل می‌گردد.^۱ به

۱- در ادبیات رانتیرسیم، فرضیه‌ی «استفاده‌ی نخبگان حاکم از نفت برای ایجاد یک سیستم رفاهی و استفاده از آن برای جلب حمایت نخبگان و طبقات اجتماعی، کسب مشروعیت و کنترل جامعه» به‌وضوح مطرح شده است. اما از این فرض کلی معرفت جزئی زیادی به‌دست نمی‌آید. بنابراین من در اینجا، با طرح مفهوم «تکنوکراسی رفاهی»، دو تمایز اصلی میان «سیستم رفاهی مورد نظر ادبیات رانتیرسیم» و «تکنوکراسی رفاهی مورد نظر خود در هیدروکربنیسم» ایجاد کرده‌ام. اولاً، برخلاف ادبیات دولت رانتیر که سیستم رفاهی را به وجه اساساً مادی رفاه و درآمد حاصله از رانت نفت تقلیل می‌دهد؛ من در هیدروکربنیسم، منابع تأسیس تکنوکراسی رفاهی را سه منبع اصلی انباشت یعنی «سنت، نفت و شبه بازار» فرض کرده‌ام. ثانیاً؛ محتوا و غایت تکنوکراسی رفاهی را تأمین هر دو وجه رفاهی، یعنی «رفاه مادی» و «آسودگی معنایی» دانسته‌ام. در عین حال، کوشیده‌ام تا شرحی تفصیلی و پویا از «ماهیت و منابع مادی و معنایی تکنوکراسی رفاهی»، «نحوه‌ی کار تکنوکراسی رفاهی»، «انواع تکنوکراسی رفاهی پر رنگ و کربک»، «خصلت خودتنظیمی مثبت و منفی تکنوکراسی رفاهی»، «شش تکنوکراسی

این ترتیب، نخبگان قدرت با کنترل انحصاری سه منبع «سنت، نفت و شبه بازار» و تأسیس یک تکنوکراسی رفاهی تا حد امکان کارآمد، در ادامه، از منبع «نفت و شبه بازار» برای تأمین رفاه مادی طبقات متوسط و پایین و از منبع «سنت» برای تأمین آسودگی معنایی آنها استفاده نموده؛ از این طریق، به دستکاری مداوم ساختار درآمد و مصرف و به تبع آن، تحریف مستمر «زندگی سیاسی» در جامعه می‌پردازند.^۱

بنابراین، تکنوکراسی رفاهی محصول یک محاسبه‌ی اقتصاد سیاسی و مهم‌ترین ابزار «اداره‌ی فرد و جامعه‌ی هیدروکرنی در خاورمیانه» است. این عمل (اداره‌ی فرد و جامعه) از طریق کاربست تکنوکراسی رفاهی برای «خرید مستمر کالاهای سیاسی از بازارهای اجتماعی» صورت می‌پذیرد. جوامع هیدروکرنی خاورمیانه را می‌توان به‌مثابه‌ی بازارهایی فرض کرد که در آن، یک فروشنده‌ی مشخص، یعنی طبقات متوسط و پایین، یک کالای سیاسی خاص، یعنی رضایت و حمایت خود را به یک مشتری دائمی، یعنی نخبگان قدرت، در مقابل مقدار رضایت‌بخشی از درآمد و مصرف می‌فروشند. این رضایت و حمایت خصلتی «موقت و مشروط» داشته و منوط به کارآیی تکنوکراسی رفاهی در ایجاد و تداوم یک سیستم درآمد و مصرف رضایت‌بخش برای طبقات عمده‌ی اجتماعی است. اساساً در بسیاری از این جوامع هیدروکرنی خاورمیانه، طبقات متوسط و پایین تحت تأثیر «ایدئولوژی» یا به‌صورت «خودانگیزه» از پارادایم قدرت مستقر در جامعه حمایت نمی‌کنند؛ بلکه انگیزه‌ی بخش مهمی از این طبقات، دستیابی به مقدار رضایت‌بخشی از درآمد و مصرف در زندگی روزمره است. در نتیجه، میزان رضایت و سطح حمایت آنها از پارادایم قدرت مستقر در این جامعه، بیشتر تابعی از میزان رضایت آنها از سطح درآمد و مصرف مادی و معنایی خود است. بدین جهت، نخبگان قدرت با بهره‌گیری

رفاهی در آرمانی کردن نظم پارادایمی و اداره‌ی فرد و جامعه»، «محدودیت‌های تکنوکراسی رفاهی» و ... به‌دست دهم.

۱- کارکرد رفاهی دو سویه (یا مادی و معنایی) تکنوکراسی رفاهی، تأثیراتی بنیادی بر طبقات متوسط و پایین جامعه دارد، چرا که ساختار درآمد و مصرف مادی و معنایی این طبقات، وابستگی چشم‌گیری به تکنوکراسی رفاهی دارد.

۲- در ادامه‌ی مقاله، هر جا عبارت «درآمد و مصرف» به‌کار رفته؛ منظور هر دو وجه «درآمد و مصرف مادی و معنایی»



از سه منبع «سنت، نفت و شبه بازار» و تأسیس تکنوکراسی رفاهی، می‌کوشند تا با ایجاد یک سیستم درآمد و مصرف تا حد امکان رضایت‌بخش، منفعت فرد را به منافع نخبگان قدرت پیوند زده و با «تولید رضایت و حمایت موقت بیشتر» در جامعه، روابط پارادایم قدرت مستقر با طبقات متوسط و پایین جامعه را به‌طور مداوم تنظیم کنند.

این عمل، تا زمانی ممکن است که نخبگان قدرت، از سه منبع «سنت، نفت و شبه بازار»، انباشت سرمایه‌ی کافی برای افزایش کارایی تکنوکراسی رفاهی و به‌تبع آن، تضمین چرخه‌ی خرید مداوم کالاهای سیاسی از بازار اجتماعی را در اختیار داشته باشند. در نتیجه، به‌رغم آنکه تکنوکراسی رفاهی، یک گرایش نهادینه شده و ثابت در تمام جوامع هیدروکربنی خاورمیانه است؛ اما سازوکار، نحوه‌ی عمل و به‌ویژه شدت تکنوکراسی رفاهی در همه‌ی این جوامع هیدروکربنی مانند امارات، ایران، کویت، قطر، عربستان و عراق یکسان نیست. من بر اساس سه شاخص «اندازه‌ی جمعیت، سطح انباشت سرمایه و میزان تنوع اجتماعی»^۱، دو نوع تکنوکراسی رفاهی را در این جوامع، مشخص و از هم متمایز می‌کنم؛ نخست، «تکنوکراسی رفاهی پررنگ» که در جوامع هیدروکربنی دارای «جمعیت پایین، انباشت بالا و تنوع اجتماعی کم» مانند قطر، کویت، امارات و عربستان شکل گرفته است و دوم، «تکنوکراسی رفاهی کم‌رنگ» که در جوامع دارای «جمعیت متوسط یا بالا»، «انباشت پایین یا ناپایدار» و «تنوع اجتماعی زیاد یا متوسط» مانند دو جامعه‌ی عراق و ایران، شکل گرفته و مهم‌ترین خصوصیت تکنوکراسی رفاهی کم‌رنگ، بی‌ثباتی، شکنندگی و نوسان دائمی آن

است.

۱- در اینجا، منظور از «تنوع اجتماعی» فقط میزان تکرر قومی، مذهبی و نژادی در این جوامع نیست؛ بلکه فراتر از آن، میزان تعارض و تنش میان این گروه‌های قومی، مذهبی و نژادی مورد نظر است. بر این اساس و برای نمونه، تنوع اجتماعی در جامعه‌ی عراق زیاد، در جامعه‌ی ایران متوسط و در جامعه‌ی قطر کم است.

۲- برای نمونه، قطر با «جمعیت کم» (یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در سال ۲۰۱۱)، «انباشت بالا» (درآمد سرانه سالیانه ۷۲ هزار و ۵۲۲ دلار، رتبه ششم جهان)، و «تنوع اجتماعی کم» (تنش و تنازع پایین میان اکثریت سنی مذهب و ۵ تا ۱۵ درصد شهروندان شیعه قطر)، دارای «تکنوکراسی رفاهی پررنگ» است. (در رابطه با نرخ جمعیت و میزان درآمد سرانه ر.ک.

www.forbes.com/magazines <https://wikipedia.org/>

است.^۱

در این جوامع، تکنوکراسی رفاهی خصلتی «خودتنظیمی» دارد. آ در واقع، چنانچه سرمایه‌ی حاصله از «سنت، نفت و شبه بازار» را ورودی تکنوکراسی رفاهی و سطح درآمد و مصرف طبقات متوسط و پایین جامعه را خروجی تکنوکراسی رفاهی فرض کنیم؛ در آن صورت همواره میان این دو، نوعی توازن نسبی وجود دارد. در دوره‌های رونق اقتصاد سیاسی که نخبگان قدرت از سه منبع «سنت، نفت و شبه بازار»، سرمایه‌ی مادی و معنایی بیشتری به دست می‌آورند؛ تکنوکراسی رفاهی به‌طور خودکار به‌سوی نوعی «بازتنظیمی مثبت» (یا سیاست‌های افزایش‌دهی سطح درآمد و مصرف) حرکت می‌کند. این بازتنظیمی مثبت، صرفاً از طریق افزایش مستقیم درآمد و مصرف نیست؛ بلکه نخبگان قدرت با به‌کاربردن ترکیبی از «گفتان‌ها و سیاست‌های رفاهی معنایی» (مانند تدارک شکل‌های مختلف کارناوالیسم در جامعه، برپایی منظم مناسک و آیین‌های ادواری، تجلیل از شکوه سنت، بزرگداشت تاریخ و افتخارات تاریخی گذشته و ...) در کنار سیاست‌های رفاهی مادی (مانند تغییر سطح مالیات، دستکاری میزان بهره و سود، اعطای سهام و اوراق قرضه، استمهال بدهی‌های فرد به بانک‌ها، اعطای وام، اضافه کردن خدمات رفاهی، اصلاح قیمت‌ها، بهبود کالاها، عمومی، تعریف مقررات و استانداردهای جدید اقتصادی، بهبود وضعیت آموزش، ارتقاء سطح بهداشت و نظایر آن)، نیازهای مادی و معنایی طبقات متوسط و پایین را تا حد امکان، رفع یا تعدیل نموده و به این ترتیب،

۱- برای نمونه، ایران با «جمعیت بالا» (۷۵،۱۴۹،۶۶۹ نفر)، «انباشت ناپایدار» (تخریب‌ها و افول درآمد سرانه سالیانه به ۴۵۲۰ دلار، رتبه نود و ششم جهان)، و «تنوع اجزای متوسط» (تنش و تنازع نسبتاً کم میان ۸۹ درصد شیعه، ۹ درصد سنوی ۲ درصد مسیحی و سایر ادیان) هم اکنون دارای «تکنوکراسی رفاهی کم‌رنگ» است. جامعه‌ی عراق نیز با «جمعیت متوسط» (۳۲،۵۸۵،۶۹۲ نفر در ژوئیه ۲۰۱۴)، «انباشت پایین» (درآمد سرانه سالیانه ۲۳۴۰ دلار، رتبه یک‌صد و بیستم جهان) و «تنوع اجزای بالا» (تنش و منازعه تاریخی عمیق میان ۶۰ تا ۶۵ درصد شیعه، ۳۲ تا ۳۷ درصد سنی، ۳ درصد مسیحی و پیروان سایر ادیان)، در شرایط کنونی «تکنوکراسی رفاهی کم‌رنگ» دارد. (درباره‌ی نرخ جمعیت و میزان درآمد سرانه ر. ک. جهان).

۲- «خود تنظیمی» از مفاهیم کلیدی در اقتصاد سیاسی کلاسیک است. در اینجا، مفهوم «خود تنظیمی» را در زمینه و محتوایی متفاوت در قالب «خود تنظیمی تکنوکراسی رفاهی» به‌کار برده‌ام. (در باب «خود تنظیمی بازار» در اقتصاد سیاسی کلاسیک ر. ک. اسمیت، ۱۳۷۵).



شیوه‌ی زندگی سیاسی این طبقات را دستکاری و تحریف می‌کنند.^۱ اما در دوره‌های رکود یا بحران اقتصاد سیاسی، بر اثر پایین یا ناپایدار بودن میزان انباشت سرمایه‌ی حاصله از «سنت، نفت و شبه بازار»، تکنوکراسی رفاهی به تدریج کم‌توان و در صورت طولانی شدن دوره‌ی رکود و بحران، ناتوان می‌شود. در این شرایط، تکنوکراسی رفاهی بر اثر بحران مالی خود، به‌طور خودکار به‌سوی «بازتنظیمی منفی» (یا سیاست‌های کاهنده‌ی سطح درآمد و مصرف) سوق می‌یابد. در بازتنظیمی منفی، نخبگان قدرت نوعی سیاست متعارض را در پیش می‌گیرند؛ آنها از یک‌سو به دلیل افت انباشت سرمایه‌ی مالی حاصله از نفت و شبه بازار و دچار شدن تکنوکراسی رفاهی به کم‌سری مالی، ناگزیر به سیاست‌های کاهنده‌ی درآمد و مصرف مادی (مانند حذف سوبسیدها) روی می‌آورند؛ اما از سوی دیگر، گفتان‌های سازنده‌ی درآمد و مصرف معنایی در جامعه را تقویت می‌کنند، تا خلأ ناشی از افول رفاه مادی را با گفتان‌های رفاهی معنایی و تأکید بر نقش سنت و مفاهیمی مانند صبر، انتظار، قناعت و نظایر آن جبران کنند.

در این زمان، سه حالت اصلی را می‌توان تصوّر نمود: **حالت اول**، وجود «تورم اقتصادی همراه با رکود سیاسی» است؛ در این حالت، بر اثر ترکیب «انتظارات غالباً اقتصادی طبقات سنتی» با «انتظارات غالباً سیاسی طبقه‌ی متوسط شهری»، به تدریج زمینه برای نزدیکی بیشتر این دو طبقه‌ی ناهمگون اجتماعی در جامعه هموار می‌گردد. این همگرایی خود باعث «افزایش انتقادات و انتظارات» هر دو طبقه‌ی مزبور شده و تداوم و تعمیق این حالت (تورم اقتصادی همراه با رکود سیاسی)، زمینه را برای چسبندگی بیشتر طبقات سنتی با طبقه‌ی متوسط شهری و پیدایش تدریجی جنبش‌های انتقادی رادیکال در جامعه هموار می‌کند. در این شرایط، فشار اجتماعی بیشتری بر نخبگان قدرت

۱ برای نمونه، به موازات افزایش تولید ناخالص داخلی قطر در سه ماهه‌ی آخر سال، به معادل ۴.۴ درصد و نرخ رشد اقتصادی سال ۲۰۱۱ به میزان ۱۴ درصد، دولت قطر دستورها و حقوق‌ها در بخش عمومی (کارکنان دولتی و بازنشستگان لشکری و کشوری) را به میزان ۸ میلیارد و ۲۴۰ میلیون دلار، افزایش داد. (ر.ک.

<http://www.bazarkhabar.ir/News.aspx?ID=930>

حاکم وارد شده و نخبگان قدرت از طریق «بازاندیشی» و تغییر برخی سیاست‌ها، درصدد احیاء تکنوکراسی رفاهی، بازتولید حمایت و رضایت طبقات متوسط و پایین جامعه و به تبع آن، تعدیل فشار اجتماعی بر خود برمی‌آیند. در صورت عدم گرایش نخبگان قدرت به بازاندیشی یا دیرهنگامی آن از یک سو و طولانی مدّت شدن «تورم اقتصادی همراه با رکود سیاسی» از سوی دیگر، زمینه برای ظهور جنبش‌های اجتماعی انقلابی در جامعه هموار می‌شود.^۱ **حالت دوم**، وجود «تورم اقتصادی بدون رکود سیاسی» است که در این حالت، زمینه برای پیدایش جنبش‌های اجتماعی انتقادی و نه انقلابی در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه فراهم می‌گردد و **حالت سوم**، وجود «رکود سیاسی بدون تورم اقتصادی» است که این حالت، غالباً نه باعث پیدایش جنبش‌های اجتماعی انقلابی و نه تضمین‌کننده‌ی پیدایش جنبش‌های اجتماعی انتقادی فراگیر در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه است. در این حالت (رکود سیاسی بدون تورم اقتصادی)، حتی نزاع نخبگان قدرت جوان بر سر جانشینی رهبران پیر (مانند عربستان پس از ملک عبدالله یا کناره‌گیری شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی در قطر و به قدرت رسیدن شیخ تمیم بن حمد آل ثانی در ۲۰۱۳) عموماً به یک جنبش اجتماعی فراگیر منجر نمی‌شود.

در نتیجه، تا زمانیکه انباشت سرمایه‌ی کافی و مؤثر از سه منبع «سنت، نفت، شبه بازار» به دست می‌آید؛ تکنوکراسی رفاهی می‌تواند با دستکاری مداوم «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی» همچون یک «ابزار حلّ منازعه» در جامعه عمل نموده و به منافع متعارض «نخبگان قدرت» و «طبقات متوسط و پایین» وحدت بخشد و با تولید رضایت و حمایت موقت بیشتر و با دوام‌تر این طبقات از پارادایم قدرت مستقر در جامعه، پارادایم قدرت (یا نظام سیاسی) موجود را

۱- بازاندیشی در سیاست‌ها و کنش‌ها در یک پارادایم قدرت، دارای منطق و فرایند خاصی است. (ر.ک. ستاری ۱۳۹۰: ۵۹-۶۲).

۲- طبق ارزیابی صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۳، میانگین تورم در قطر در بیست ماه منتهی به اگوست ۲۰۱۱ حداکثر ۱.۲ درصد بود. در همین دوره، نرخ تورم در سودان ۳۶/۵ درصد و در اقتصاد ایران ۷.۳۴ درصد برآورد می‌شد. (ر.ک. <https://www.imf.org/external/data.htm>).



زیست پذیرتر سازد. به دلیل این نقش حیاتی «سنت، نفت و شبه بازار» در زیست پذیری پارادایم‌های قدرت مستقر در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، این سه عنصر به تدریج به یک دارایی خصوصی برای نخبگان قدرت حاکم تبدیل می‌شود. لذا، موقعیتی نهایی را می‌توان فرض کرد که در آن، نخبگان قدرت تابع یک قاعده کلی می‌شوند و آن اینکه با حفظ وحدت دائمی «سنت، نفت و شبه بازار» و با ایجاد یک «تکنوکراسی رفاهی» فراگیر و همگانی، ۱. تا حد امکان منافع و مصلحت طبقات متوسط و پایین جامعه را به منافع و مصلحت نخبگان قدرت مسلط نزدیک و با آن یکی سازند؛ ۲. ساختار درآمد و مصرف مادی و معنایی این طبقات را به دست گرفته و مستمراً دستکاری نمایند؛ ۳. با کنترل کشمکش‌های توزیعی در جامعه، زمینه‌ی غلبه‌ی منطق محافظه‌کاری را در زندگی روزمره انسان هیدروکربنی فراهم سازند و به این‌سان، بروز منازعات بزرگ اجتماعی (به‌ویژه در جوامع هیدروکربنی دارای تکنوکراسی رفاهی پررنگ مانند قطر، کویت و امارات) را دائماً به تأخیر اندازند.

به این ترتیب، به‌زعم من هم امکان تفکیک پارادایم‌های قدرت مستقر در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه از سازوبرگ «سنت، نفت و شبه بازار» و ابزار «تکنوکراسی رفاهی» غیر ممکن است و هم نخبگان قدرت مسلط در این جوامع، به وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» و حفظ ابزار «تکنوکراسی رفاهی»، بیش از هر منع و ابزار دیگری «نیاز و علاقه» دارند؛ چراکه ثبات وحدت «سنت، نفت و شبه بازار» و کارایی «تکنوکراسی رفاهی»، متضمن سود اقتصاد سیاسی بسیار بالا است؛ در مقابل، نوسان و ناکارایی طولانی آنها، متضمن هزینه‌ی اقتصاد سیاسی بسیار بالا برای نخبگان قدرت حاکم و پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع، می‌گردد. در نتیجه، تکنوکراسی رفاهی را نمی‌توان ابزار تأمین خیر همگانی بلکه باید ابزار حفظ پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع، از طریق بی‌سوژه‌سازی و به اشغال کشاندن انسان هیدروکربنی تلقی نمود.



۵. بی‌سوژگی و انفعال انسان هیدروکربنی بر اثر «ضعف و انتفاع هم‌زمان او»

در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه تکنوکراسی رفاهی، باعث انفعال انسان هیدروکربنی بر اثر ضعف و انتفاع هم‌زمان او می‌شود. چون در وضع طبیعی این جوامع، فردیت مبنائیتی ندارد؛ لذا منافع و نیازهای مادی و معنایی فرد، اساساً از طریق ابزار تکنوکراسی رفاهی تأمین و رفع می‌شود. بنابراین فرد به تکنوکراسی رفاهی به‌عنوان قدرتی خارج از خود و جامعه، وابستگی ساختاری یافته و این مسأله، دو وجه مهم، نشانه معناسناختی دارد. نخست آنکه در این جوامع، «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی» در تمام لحظه‌های خود نشانه‌های «سنت، نفت و شبه بازار» را با خود دارد و در چنین فضا و وضعیت زیستگاهی، نخبگان قدرت با ابزار تکنوکراسی رفاهی، فرد را تحت قیومیت پارادایم قدرت مستقر در آورده و سوژه‌ی انسانی را غیرخودبنیاد و منفعل بر می‌سازند. دوم آنکه طبقات متوسط و پایین جامعه در صورت خشنودی از سطح درآمد و مصرف مادی و معنایی خود، غالباً ایدئولوژی سیاسی نخبگان قدرت حاکم را دریافت و در زندگی سیاسی خویش مصرف می‌کنند. به این‌سان، پیامد خشنودی طبقات عمده‌ی اجتماعی از سطح درآمد و مصرف خود، «مصرف ایدئولوژی نخبگان قدرت حاکم» توسط این طبقات راضی است.

با این‌حال، در چنین جوامعی تکنوکراسی رفاهی فراهم‌کننده‌ی خشنودی تام و تمام نیست؛ بلکه به انسان هیدروکربنی، نوعی خشنودی ملال‌آور می‌بخشد؛ چراکه از یک‌سو، پارادایم قدرت مستقر در جامعه، اهمیتی به فرد و فردیت نمی‌دهد و از سوی دیگر، خارج از پارادایم قدرت مستقر، «بودن، داشتن و زیستن» دشوار و با ورود به پارادایم قدرت مستقر و با عضو یا جزء آن شدن، «بودن، داشتن و زیستن» در جامعه‌ی هیدروکربنی آسان می‌شود. به این‌ترتیب، نخبگان قدرت با استفاده از توان مادی و معنایی حاصل از «سنت، نفت و شبه بازار» و با کار بست «تکنوکراسی رفاهی»، اخلاق خاص



خود را در فرد و جامعه برانگیخته و درونی می‌سازند؛ رفتار خاصی را از فرد و جامعه مطالبه می‌کنند و اجبار مادی و معنایی نیرومندی می‌سازند تا فرد و جامعه‌ی هیدروکربنی به ناچار و در نهایت، «نظم پارادایمی» (یا همان نظم موردنظر پارادایم قدرت مستقر) را بپذیرد. سلطه‌ای که نخبگان قدرت بدین طریق بر فرد و جامعه‌ی هیدروکربنی اعمال می‌کنند؛ بیشتر به توان و برتری مادی و معنایی تکنوکراسی رفاهی و نیروی انباشت نهفته در «سنت، نفت و شبه بازار» مربوط می‌شود و نه لزوماً به اقتدار سیاسی نخبگان قدرت. بالأخص در جوامع هیدروکربنی دارای «جمعیت پایین، انباشت بالا و تنوع اجتماعی کم» (مانند قطر، امارات، کویت و عربستان)، نخبگان قدرت حاکم قادر بوده‌اند که با ایجاد یک تکنوکراسی رفاهی پررنگ و سامان دادن یک سیستم درآمد و مصرف کارآمد در جامعه، به تولید رضایت و حمایت موقت بیشتر و بادوام‌تر از پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع پرداخته و به تدریج، فرد و جامعه‌ی هیدروکربنی را به نحو مؤثری «پارادایمی» کرده‌اند.^۱

به این ترتیب، تکنوکراسی رفاهی پررنگ، نه فقط باعث سازگاری که حتی منجر به «یکی شدن» هر چند موقت و مشروط منافع طبقات متوسط و پایین جامعه با منافع نخبگان قدرت حاکم شده و این طبقات را از اجتماعات روشنفکری خواهان تغییر، جدا و بیگانه می‌سازد. به همین جهت، روشنفکری مستقل در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه بیش از جوامع غیرهیدروکربنی خاورمیانه، در انزوا فرو رفته و زبان روشنفکری در جوامع هیدروکربنی دارای تکنوکراسی رفاهی پررنگ (مانند قطر، امارات و عربستان) عموماً پیچیده، مبهم و دارای زمینه‌ی اجتماعی محدودی است. به این ترتیب، نخبگان قدرت با ابزار تکنوکراسی رفاهی، از تکاپوی مدام، خطرزایی و خطرآفرینی فرد و جامعه علیه پارادایم قدرت مستقر می‌کاهند. آنها به تدریج رابطه‌ی انسان هیدروکربنی با مقولات اساسی هستی‌شناختی‌اش را از اساس، متأثر می‌سازند و بالأخص،

با دستکاری و تحریف مداوم «درآمد، مصرف و زندگی سیاسی»، سوزگی فرد را در پرتو تکنوکراسی رفاهی کم‌رنگ، «سست» و با تکنوکراسی رفاهی پیرنگ، «سلب» می‌کنند. به این‌سان، تکنوکراسی رفاهی در صورت ثبات و کارایی در تنظیم درآمد و مصرف مادی و معنایی، تمام آنچه را که برای برانگیختن حس محافظه‌کاری سیاسی در فرد و جامعه‌ی هیدروکربنی لازم است در اختیار دارد؛ چراکه با کنترل انحصاری ساختار درآمد و مصرف فرد در جامعه، او را وارد شرایط «ضعف و انتفاع هم‌زمان» کرده و این ضعف و انتفاع هم‌زمان، خود در ادامه، باعث وابستگی، ترس، بیگانگی با خویش‌ن و دیگران، هماهنگی ناشاد با نظم پارادایمی، تعلیق روح انقلابی و غلبه‌ی اخلاق محافظه‌کاری در جامعه می‌گردد. از این حیث، تاریخ اقتصاد سیاسی معاصر جوامع هیدروکربنی خاورمیانه را می‌توان از جهتی مانند تاریخ دوران پیشاسرمایه‌داری این جوامع، «تاریخ بی‌سوزگی» نامید؛ چراکه نخبگان قدرت، البته این‌بار با استفاده از نیروی مادی و معنایی نهفته در «سنت، نفت و شبه بازار» و ابزار «تکنوکراسی رفاهی»، انسان هیدروکربنی را در سایه‌ی یک خیر اعلا، یعنی حفظ پارادایم قدرت مستقر در جامعه، از دو طریق دچار انفعال می‌سازند:

۱. نخبگان قدرت حاکم، درآمد و مصرف را به یک «امر سیاسی» تبدیل می‌کنند؛ به‌نحوی که دستیابی به مقدار و ترکیب رضایت‌بخشی از درآمد و مصرف مادی و معنایی، منوط به پیوند فرد با پارادایم قدرت مستقر بوده و تنها در صورت عدم تعارض فرد با نظم پارادایمی تحقق می‌یابد. این نحوه‌ی تضمین درآمد و مصرف، در تعیین شیوه‌ی زندگی سیاسی فرد نقشی حیاتی دارد؛ چراکه انگیزه‌ی کسب درآمد و مصرف مادی و معنایی بیشتر و دست‌کم بادوام‌تر، فرد را به‌سوی محافظه‌کاری سیاسی بیشتر و سیاست همراهی ولو صوری با پارادایم قدرت مستقر در جامعه و حمایت از نظم پارادایمی سوق می‌دهد.

۲. نخبگان قدرت مسلط، «منافع پارادایمی» را جایگزین «منافع طبقاتی» نموده و می‌کوشند تا مانع تکوین طبقات و به‌تبع آن تضادهای طبقاتی در جوامع



هیدروکربنی خاورمیانه شوند. نخبگان قدرت مسلط، یک قانون طلایی را در ذهنیت فرد و جامعه بر می‌سازند و آن اینکه کسب درآمد و مصرف مادی و معنایی بیشتر، تنها در صورت «پارادایمی شدن» یا حمایت فرد از پارادایم قدرت مستقر، ممکن و میسر است. به این ترتیب، تکنوکراسی رفاهی، لزوم همراهی فرد با پارادایم قدرت مستقر را به‌مثابه‌ی تضمین‌کننده‌ی درآمد و مصرف او، در ذهنیت جامعه جا می‌اندازد و با نشان دادن منافع حاصله از «پارادایمی شدن» به‌جای «منافع طبقاتی»، جامعه را تجزیه و بی‌حرکت می‌سازد. بر همین اساس، تضاد طبقاتی به‌ویژه در جوامع هیدروکربنی دارای «جمعیت پایین، انباشت بالا و تنوع اجتماعی کم» (مانند قطر، امارات و کویت) اساساً موضوعیت چندانی نمی‌یابد.

تکنوکراسی رفاهی بدین‌وسیله، به مهم‌ترین ابزار آرمانی کردن نظم پارادایمی در جامعه تبدیل شده و این آرمانی نمودن نظم پارادایمی، کارکرد اصلی تکنوکراسی رفاهی است؛ چراکه با همین کارکرد، پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع به‌طور مداوم، دوام و بقا می‌یابند. در این میان، نخبگان قدرت حاکم، از دو طریق، گرایش عمومی به یک «نظم پارادایمی رقیب» را کاهش داده و دست‌کم به تأخیر می‌اندازد: اول آنکه با تسلط انحصاری بر سه منبع «سنت، نفت و شبه بازار» و کنترل «تکنوکراسی رفاهی» (به‌مثابه‌ی سازوکار اصلی تنظیم درآمد و مصرف در جامعه)، مؤثرترین ابزار جامعه‌پذیری رسمی فرد را در دست دارند؛ دوم آنکه از این ابزار برای تجزیه و ترکیب مداوم طبقات اجتماعی استفاده می‌کنند. آنها از طریق کنترل ساختار درآمد و مصرف مادی و معنایی، ابتدا جامعه را به گروه‌هایی بسیار تک افتاده و پراکنده تجزیه می‌کنند و سپس، این گروه‌هایی تک افتاده و پراکنده را حول نظم پارادایمی و پارادایم قدرت مستقر در جامعه، متحد و منسجم می‌سازند. به این ترتیب، جامعه به دو طبقه کلی تقسیم می‌شود؛ نخست، «طبقه‌ی پارادایمی» یا طبقه‌ی حامی پارادایم قدرت مستقر که به درجات مختلف از منافع مادی و معنایی تکنوکراسی رفاهی منتفع می‌شود و دوم، «طبقه‌ی غیر پارادایمی» یا همان طبقه‌ی مخالف پارادایم قدرت



مستقر که از منافع حاصله از تکنوکراسی رفاهی سود چندانی نمی‌برند.^۱ به این ترتیب، تکنوکراسی رفاهی جدا از کارکرد اقتصادی تنظیم سطح درآمد و مصرف مادی و معنایی طبقات متوسط و پایین در جامعه، دست نامرئی نیرومندی برای پیشبرد یک برنامه‌ی کار سیاسی بزرگ و غیرخشن، بالأخص در جوامع هیدروکرنی دارای جمعیت پایین، انباشت بالا و تنوع اجتماعی کم بوده و بر حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی طبقات متوسط و پایین جامعه تأثیراتی بنیانی دارد.

۶. حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در جوامع هیدروکرنی خاورمیانه

در این جوامع، کلیه‌ی روندهای عمده در نسبتی مستقیم با سه عنصر «سنت، نفت و شبه بازار» و ابزار «تکنوکراسی رفاهی» قرار دارند. این «عناصر و ابزار» چنان نظام‌مندند که بر نحوه‌ی درک اجتماعی فرد از خویشتن و چگونگی حضور او در «خود، جامعه و جهان» تأثیر می‌گذارند. چون نحوه‌ی زیست ما در جهان، نمود و نتیجه‌ی شرایط آگریستانس یا وجودی ماست^۲؛ بنابراین در جوامع هیدروکرنی خاورمیانه نیز، بسط تاریخی نقش «سنت، نفت و شبه بازار» و ابزار «تکنوکراسی رفاهی»، به تدریج نوعی «زیست هیدروکرنی و زیست جهان هیدروکرنی» را بر ساخته و همگان (از جز تا کل) در این فضا و وضعیت زیستگاهی هیدروکرنی، به عنوان یک عضو در آن ساکن می‌شوند. گرایش ذاتی هر عضو، ایجاد یک فضا و وضعیت زیستگاهی بادوام برای خود از طریق تضمین مداوم جریان درآمد و مصرف خویش است. اما تکنوکراسی

^۱ در صورت ثبات و کارایی تکنوکراسی رفاهی، «طبقه‌ی پارادایمی در اکثریت» و «طبقه‌ی غیرپارادایمی در اقلیت» قرار می‌گیرند. اما در صورت بی‌ثباتی و عدم کارایی طولانی‌مدت تکنوکراسی رفاهی و کم‌رنگ شدن تکنوکراسی رفاهی، به تدریج رضایت و حیات موقت و مشروط جامعه از پارادایم قدرت مستقر کاهش می‌یابد و در نتیجه، «طبقه‌ی غیر پارادایمی به اکثریت» و «طبقه‌ی پارادایمی به اقلیت» تبدیل می‌شود.

^۲ - جریان‌های مختلف کانستیتیوتیو، اسنشیال و آگریستانسیال در پدیدارشناسی رواج دارد. (ر.ک. اسپیکلبرگ، ۱۳۹۱؛ آرت، ۱۳۹۱).



رفاهی، در همان حال که این دغدغه‌ی درآمد و مصرف فرد و جامعه را رفع می‌کند؛ تأثیراتی اساسی بر حیات ذهن و نحوه‌ی زیست انسان در جوامع هیدروکربنی به جا می‌گذارد:

نخست آنکه چون ساختار آگاهی انسان، جدا از شیوه هستی او نیست؛^۱ بنابراین، انسان هیدروکربنی نیز نمی‌تواند جدا از «سنت، نفت و شبه بازار» و فارغ از «تکنوکراسی رفاهی» به اصول موضوعه‌ی فکری‌اش دست یابد؛ با این وصف، تکنوکراسی رفاهی تنها حیات بیولوژیک انسان هیدروکربنی را متأثر نمی‌سازد بلکه فراتر از آن، فلسفه‌ی حیات، حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی خاص او را بر می‌سازد. این تأثیرگذاری تکنوکراسی رفاهی، بسیار فراگیر و موثر بر جریان کلی (یا اکثریت) جامعه است؛ اما در همه‌ی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه، افراد و گروه‌هایی «خاص و در اقلیت» وجود دارند که به دلایلی مانند روح آزاد، منش والا و یا دارایی بالای خود، از تکنوکراسی رفاهی تأثیر زیادی نمی‌پذیرند. با این حال، همین افراد و گروه‌ها نیز به دلیل تعامل اجتماعی با اکثریت جامعه، لاجرم از منطق «درآمد، مصرف و شیوه‌ی زندگی سیاسی» طبقات متوسط و پایین جامعه متأثر می‌شوند. بنابراین، سنت، نفت و شبه بازار و ابزار تکنوکراسی رفاهی، در تمام لحظه‌های حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه بروز و نمود می‌یابد. به‌ویژه در جوامع هیدروکربنی دارای «جمعیت پایین، انباشت بالا و تنوع اجتماعی کم» (مانند قطر، امارات و عربستان)، حس بی‌سوژگی و اقیاد در انسان هیدروکربنی همواره فعال است؛ چراکه تکنوکراسی رفاهی پررنگ، در پس همه‌ی دستاوردهایش در حوزه‌ی درآمد و مصرف، از جهتی به تفرق وجودی و در نهایت، درد و رنج انسان هیدروکربنی می‌انجامد.

دوم آنکه تکنوکراسی رفاهی، با کنترل انحصاری ساختار درآمد و مصرف در جامعه، انسان هیدروکربنی را مسحور می‌کند و به این ترتیب، به یک نیروی

۱- نسبت ساختار آگاهی و هستی اجتماعی از مباحث مهم در جامعه‌شناسی شناخت است. (ر.ک. مانهام، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۹؛ برگر و دیگران، ۱۳۸۱).

مهم معناساز تبدیل می‌شود. همین نیروی معناساز، فراتر از وابستگی اقتصاد سیاسی خاصی که در فرد و جامعه ایجاد می‌کند؛ دو محدودیت مهم بر حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی اکثریت جامعه تحمیل می‌کند. از یک سو، نخبگان قدرت حاکم، از طریق تکنوکراسی رفاهی، نحوه‌ی درک اجتماعی فرد را متأثر ساخته و وابستگی درآمد و مصرف مادی و معنایی فرد به تکنوکراسی رفاهی، باعث نگرستن او به واقعیتِ «خود، جامعه و جهان» از درجه‌ی عدسی نخبگان قدرت به مثابه‌ی صاحبان تکنوکراسی رفاهی می‌شود. از سوی دیگر، تنش روحی و فشار روانی ناشی از وابستگی درآمد و مصرف مادی و معنایی فرد به تکنوکراسی رفاهی، باعث اضطراب دائمی فرد و تکوین تدریجی یک «جامعه‌ی مضطرب هیدروکربنی» می‌شود؛ چراکه فضا و وضعیت زیستگاهی انسان هیدروکربنی در خاورمیانه، در عمل تکیه‌گاه بدیل نیرومند دیگری جز «تکنوکراسی رفاهی» ندارد. این وضعیت در جوامع کم جمعیت، پراپاشش و کم تنوعی مانند قطر، امارات و کویت بیشتر نهادینه است؛ چراکه تکنوکراسی رفاهی پررنگ با تکیه بر توان، ثبات و کارآیی فراگیر خود، استعداد آرمانی کردنِ نظم پارادایمی مستقر را هم در فرد و هم در جامعه دارد. لذا ذهن و زیست انسان در این نوع جوامع از چنان استقلالی برخوردار نیست که در انتقاد از نظم پارادایمی مستقر و کنش بر ضد آن، زیاده‌روی کند. به این ترتیب، فرد حیات خود را در پارادایم قدرتِ مستقر و نه حیات پارادایم قدرت را در خود می‌بیند و این یعنی، اندیشیدن انسان هیدروکربنی در درون «سنت، نفت و شبه بازار» و ابزار «تکنوکراسی رفاهی» به‌مثابه‌ی اصلی‌ترین درجه‌ی ورود او به جهان اجتماعی.

۷. تناقضات درونی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه

در این نوع جوامع، حتی در شرایط آرمانی وجود یک تکنوکراسی رفاهی پررنگ، وضعیت انسان مهم و بی‌ثبات است. این ناشی از قدرت مادی و معنایی تکنوکراسی رفاهی و چند تناقض درونی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه



است:

۱. این جوامع از آن جهت ماهیتی غیرعقلانی دارند، که انسان هیدروکربنی، تحریف شده و گبان می‌کند که مجبور نیست در زندگی روزمره و حیات بوروکراتیک خود، تفکر نقاد، خلاق، مولد و اخلاقی داشته باشد. لذا امکان شکل‌گیری جامعه‌ی مولد، معقول، خلاق و اخلاقی سلب می‌شود.

۲. در این جوامع، تکنوکراسی رفاهی (به‌ویژه گونه‌ی پررنگ آن)، در عمل، سویی‌ی شبه سوسیالیستی به‌خود گرفته و به این‌سان، جذب می‌شود. اما این تکنوکراسی رفاهی، فرد را پارادایمی کرده و باعث گسترش روح محافظه‌کاری و منشأ نوعی شبه دموکراسی توده‌وار بالأخص در جوامع دارای «جمعیت کم، انباشت بالا و تنوع اجتماعی پایین» (مانند امارات، قطر و عربستان) می‌گردد. نخبگان قدرت مسلط در این جوامع، با تأسیس یک تکنوکراسی رفاهی پررنگ، در عمل از یک شبه سوسیالیسم اقتصادی در تضاد با یک برنامه‌ی عملی دموکراتیک، دفاع و از آن استفاده می‌کنند.

۳. حتی در جوامع هیدروکربنی کم جمعیت و پُر انباشت خاورمیانه، تکنوکراسی رفاهی پررنگ سرچشمه‌ی مادی و معنایی افول برابری، عدالت و آزادی در جامعه است؛ چراکه این نوع تکنوکراسی رفاهی، اساساً با یک فرهنگ سلسله‌مراتبی همزیستی داشته و فاقد روح و محتوای رهایی‌بخشی است. از یک سو در این جوامع، مجموعه‌ای از گروه‌بندی‌های بسته‌ی اقتصاد سیاسی با کم‌ترین میزان ورود و خروج به این گروه‌بندی‌ها شکل می‌گیرد؛ سندروم «آرزوی رانت» در این جوامع نهادینه می‌شود و با آزمندی بوروکرات‌ها، اخلاق و وجدان عمومی افول می‌یابد و از سوی دیگر، مسأله‌ی «تکثر» چالشی برای وحدت جامعه تلقی شده و تکنوکراسی رفاهی با اتکاء به «سنت، نفت و شبه بازار»، به ابزار اصلی و کارآمد نخبگان قدرت مسلط برای تقابل با هرگونه روایت تغییرخواهانه در جامعه تبدیل می‌شود. به این‌سان، نخبگان قدرت



با استفاده از تکنوکراسی رفاهی، به جامعه، دستور عمل محافظه‌کاری داده و با وابسته ساختن درآمد و مصرف مادی و معنایی فرد به تکنوکراسی رفاهی، او را از پرداختن به نیازهای واقعی و تمایلات طبیعی‌اش محروم می‌سازند؛ به این ترتیب، محتوا و شکل زندگی سیاسی فرد را به صورت مداوم دستکاری و تخریف می‌کنند.

۴. «تکنوکراسی رفاهی» سرچشمه‌ی یک تناقض دیگر است و آن اینکه در همان حال که انسجام اجتماعی تولید می‌کند؛ هم‌زمان از رهگذر بسط روح محافظه‌کاری، جامعه را تکه‌تکه طبقات متوسط و پایین را پراکنده و فرد را تک افتاده می‌سازد. به‌ویژه تکنوکراسی رفاهی پررنگ (در جوامعی مانند قطر، کویت، امارات و عربستان)، با آنکه به خودتأییدی و زیست‌پذیری پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع کمک می‌کند؛ اما حالتی از به‌خواب رفتگی فرد و طبقات عمده‌ی اجتماعی را در پی دارد.

۸. به‌سوی قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای و تأسیس یک لویاتان مالیاتی

در وضع طبیعی خاورمیانه‌ای انسان نمی‌تواند آینده را متفاوت از گذشته و طبق خواست خود بسازد. به‌ویژه تکنوکراسی رفاهی پررنگ، امکان تجسم افق متفاوت را از فرد و جامعه سلب می‌کند و نه تنها باعث «غیر تولیدی شدن اقتصاد» و «غیر انتقادی شدن سیاست» می‌شود؛ بلکه از خلال زوال «فاکتور ایکس اجتماعی» (یا مثلث امید، احترام و اعتماد) و بیگانه‌سازی مفرط، اساس یک جامعه‌ی مضطرب را بر ساخته و با وابسته نمودن نظام درآمد و مصرف مادی و معنایی فرد و جامعه به تکنوکراسی رفاهی، به اداره‌ی هر دو می‌پردازد. به این سان، تکنوکراسی رفاهی به‌مثابه‌ی نوعی ابزار آگاهی، پویایی خاص خود را در جوامع هیدروکربنی خاورمیانه ایجاد می‌کند. حاصل این سازوکار، بی‌سوژگی انسان هیدروکربنی است. از آن جهت که نادیده‌انگاری فرد و فردیت، ویژگی اجتماعی پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع است؛ لذا تکنوکراسی رفاهی، هرچند امکانات خاصی را در حوزه‌ی درآمد و مصرف مادی و معنایی برای



فرد فراهم می‌کند اما به تدریج «امید، احترام و اعتقاد» را در جامعه می‌زاید. در نتیجه، زمینه برای بروز سه شتر «نامیدی، تحقیر و بی‌اعتدالی» در وضع طبیعی خاورمیانه‌ای فراهم می‌شود. در این نوع وضع طبیعی، نه تنها فرد و جامعه از توانایی لازم برای دفاع از خود در برابر پارادایم قدرت مستقر و تکنوکراسی رفاهی آن برخوردار نیست؛ بلکه اغلب نخبگان قدرت، توده‌ها را فاقد تشخیص و به‌دیده‌ی تحقیر و ترخم می‌نگرند. به این‌سان، انسان هیدروکربنی در جهانی که از آن ناامید و ناخشنود است زندگی می‌کند.

گریز از این وضع طبیعی خاورمیانه‌ای، نیازمند «نفت هراسی اجتماعی» است. چون شتر حاصل از نفت با حیات ذهن و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان هیدروکربنی مرتبط است؛ لذا با استقبال از جنبش نفت هراسی، باید جایگاهی برای آن در حیات آینده‌ی جوامع هیدروکربنی خاورمیانه برپا کرد. سرآغاز چنین تحوّل، حرکت به‌سوی نوعی «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای» و تأسیس یک «لویاتان مالیاتی» به‌گونه‌ای که مانع بروز شتر نفت گردد. خروج نفت از اتحاد «سنت، نفت و شبه بازار» هم باعث شکل‌گیری پیوندهای جدید میان نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی و تکوین جامعه‌ی نو در خاورمیانه می‌شود و هم، نقش مثبت سنت در فرآیند نوسازی را احیاء می‌کند. تنها در چنین صورتی، دورنمای آینده‌ی این جوامع را می‌توان متفاوت از گذشته تصوّر نمود. اما هم نخبگان قدرت حاکم و هم طبقات متوسط و پایین، در آغاز با «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای» و تأسیس «لویاتان مالیاتی» مخالفت خواهند کرد؛ چراکه این دو عنصر از یک‌سو، امکان قوام و دوام پارادایم‌های قدرت مستقر در این جوامع را در شکل و محتوای کنونی آنها دشوار می‌کند و از سوی دیگر، هزینه‌ی گذار از اقتصاد نفتی به اقتصاد مالیاتی، عمدتاً بر دوش طبقات متوسط و پایین بوده و از دید این طبقات، قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای و لویاتان مالیاتی از

۱- تفاوت این لویاتان مالیاتی را مقایسه کنید با: (Brennan and Buchanan, 1980).

۲- برخلاف ادبیات ارتدوکس مدرنیزاسیون (دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) که سنت را مانع نوسازی و توسعه قلمداد می‌نمود؛ من بر سازنده بودن نقش سنت در فرآیند توسعه اعتقاد دارم. با این‌حال، برآم که وحدت «سنت، نفت و شبه بازار»، ایفای نقش مثبت و توسعه‌ای، توسط سنت را ناممکن می‌کند.



ضُور بنیادی حیات شقی... ۵۳

سطح درآمد و مصرف مادی و معنایی آنها خواهد کاست؛ به این سان، جوامع هیدروکربنی خاورمیانه درگیر گذاری کند، پیچیده و دشوار از وضع طبیعی خاص خویش به وضع اجتماعی خاص خود در قرن بیست و یکم خواهند بود.^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تابستان ۱۳۹۴
سال اول، شماره ۲

۱. در مقاله‌ی بعدی با عنوان «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای» به ماهیت و نحوه‌ی وجود این قرارداد به‌ویژه با فرض بسط تاریخی تکنولوژی و تکنیک در خاورمیانه‌ی قرن ۲۱ پرداخته‌ام.

منابع

الف) فارسی

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: شیرازه.
- آزنت، هانا. (۱۳۹۱). حیات ذهن. ترجمه مسعود علیا. چاپ اول. تهران: ققنوس.
- اسپیگلبرگ، هربرت. (۱۳۹۱). جنبش پدیدارشناسی. ترجمه مسعود علیا. ۲ جلد. تهران: مینوی خرد.
- اسمیت، آدام. (۱۳۵۷). ثروت ملل. ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده. تهران: پیام.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار. تهران: پیام.
- برگر، پیتر و دیگرن. (۱۳۸۷). ذهن بی‌خامان؛ نوسازی و آگاهی. ترجمه محمد سلوچی، چاپ دوم. تهران: فی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۸). دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران. چاپ دوم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رنانی، محسن. (۱۳۸۹). بازار یا نابازار. تهران: موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت.
- ستاری، سجاد. (۱۳۸۹). اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی در ایران معاصر. رساله دکتری علوم سیاسی. دانشگاه تهران.
- ستاری، سجاد. (۱۳۹۰). «پارادایم قدرت به‌مثابه‌ی رهیافت نظری جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی». پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی. سال ششم، شماره ۳.
- ستاری، سجاد. (۱۳۹۴ الف). «تولّد زیست فرهنگ در جهان در حال شدن». فصلنامه سیاست. شماره‌ی پانز. 
- ستاری، سجاد. (۱۳۹۴ ب). «قرارداد اجتماعی خاورمیانه‌ای؛ ماهیت و نحوه‌ی وجود». فصلنامه دولت پژوهی. در نوبت چاپ.
- فرگوسن، چارلز. (۱۳۹۱). اقتصاد خرد. ترجمه محمود روزنمان. جلد دوم. چاپ هفتم. تهران: نشر دانشگاهی.
- کاتوزیان، محمدعلی هاپیون. (۱۳۹۲). نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران. ترجمه علیرضا طیبی. چاپ پنجم. تهران: مرکز.
- مانحایم، کارل. (۱۳۹۲). ایدئولوژی و اتوپیا. ترجمه فریبرز مجیدی. چاپ دوم. تهران: سمت.
- مانحایم، کارل. (۱۳۸۹). مقاله‌هایی درباره جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: ثالث.
- ویتفولک، کارل آگوست. (۱۳۹۱). استبداد شرقی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: ثالث.

ب) انگلیسی

- Acemoglu, Daron/ Robinson, James A. (2005). *The Economic Origins of Democracy and Dictatorship*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Anderson, Lisa. (1987). "the State in the Middle East and North Africa", *Comparative Politics*, Vol. 20, Issue 1. PP. 1-18.
- Asher, William. (1999). *Why Government Waste Resource?* Baltimore: John Hopkins University Press.
- Auty, Richard M./ Gelb, Alan G. (2001). *Resource Abundance and Economic Development*. Oxford: Oxford University Press.
- Ayubi, Nazih, N. (2009). *Over-stating the Arab State, Politics and Society in the Middle East*. London and New York: I. B. Tauris and Co Ltd.
- Beblavi, Hazem/ Luciani, Giacomo. (eds.) (1987). *The Rentier State*. London and New York: Croom Helm.
- Brennan Geoffrey/ Buchanan, James M. (1980). *The Power to Tax: Analytical Foundations of Fiscal Constitution*. New York: Cambridge University Press.
- Chaudhry, Kiren Aziz. (1997). *The Price of Wealth: Economies and Institutions of the Middle East*. Ithaca: Cornell University Press.
- Collier, Paul/ Anke, Hoeffler. (1998). "On the Economic Causes of Civil War". *Oxford Economic Paper*. Vol. 50. PP. 563-573.
- Dunning, Thad. (2008). *Crude Democracy: Natural Resource Wealth and Political Regims*. New York: Cambridge University Press.
- Gelb, Alan H. (1988). *Oil Windfalls: Blessing or Curse?*. Oxford: Oxford University Press.
- Gengler, Justin. (2015). *Group Conflict and Political Mobilization in Bahrain and the Arab Gulf: Rethinking the Rentier State*. Indiana University Press.
- Issawi, Charles. (1982). *An Economic History of the Middle East and North Africa*. New York: Columbia University Press.



- Jenesen, Nathan/ Wantchekon, Leonard. (2004). "Recourse Wealth and Political Regims in Africa". *Comperative Political Studies*. No. 37. Vol. 7. September 1. PP. 816-841.
- Kamrava, Mehran. (2013). *Qatar: Small State, Big Politics*. Cornell University Press.
- Karl, Terry Lynn. (1997). *the Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States*. Berkeley, Los Angeles and London: University of California Press.
- Kedouri, Elie. (1992). *Politics in the Middle East*. Oxford: Oxford University Press.
- Kropf, Annika / Ramady Mohamed. (eds.) (2015). *Employment and Career Motivation in the Arab Gulf States: The Rentier Mentality Revisited*. Berlin: Gerlach Press.
- Looney, Robert E. (1997). *Diminishing Returns and Policy Options in a Rentier State: Economic Reform and Regime Legitimacy in Saudi Arabia*. PN Press
- Mahdavy, Hosein. (1970). *Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran*, In M. A. Cook (Ed.). *Studies in the Economic History of the Middle East*. Oxford: Oxford University Press.
- Mushtaq, H./ Jomo, K. S. (eds.) (2000). *Rent, Rent Seeking and Economic Development*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Neary, Peater/ Wijenberg, S. V. (eds.) (1986). *Natural Resources and the Macro-Economy*. Cambridge: MIT Press.
- Rawkins, Phillip. (1989). "Nation-Building and the Unsteady State: The Arab Gulf States in the Late 1980s". *Middle East Focus*. Vol. 10, No. 6. pp. 6-20
- Richards, A. / Waterbury, J. (1996). *A Political Economy of the Middle East*. Boulder, Co: Westview.
- Rose Ackerman, S. (1999). *Corruption and Government: Cause, Consequences and Reform*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ross, Michael. (1999). "Political Economy of Resource Curse". *World Politics*. Vol. 51. Issue 2. PP. 297-322.
- Sabagh, George. (ed.) (1986). *The Modern Economic and*

- Social History of the Middle East in its World Context.
Cambridge: Cambridge University Press.
- Sachs, Jeffery D./ Warner, Andrew M. (1995). Natural
Recourse Abundance and Economic Growth.
Cambridge: Harvard Institute for International
Development.
- Yates, Douglas A. (1996). The Rentier State in Africa: Oil
Rent Dependency & Neocolonialism in the Republic of
Gabon. Trenton. New Jersey: Africa World Press.
- [Http://www.Forbes.com/magazines](http://www.Forbes.com/magazines)
[Https://www.IMF.Org/external/data](https://www.IMF.Org/external/data)
[Http://www.Bazarkhabar.Ir/News.aspx?ID=930](http://www.Bazarkhabar.Ir/News.aspx?ID=930)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





پرو، شکاره علوم انسانی و مطالعات فرسنگی
رتال جامع علوم انسانی